



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

سه شنبه ۱۲ اکتوبر ۲۰۲۱

ناتور رحمانی

## کوچه ....

او برگشته بود ، از آن جهنم جدایی دوباره به کوچه آشنای شان ، او آنجا روی سینه داغدار کوچه استاده بود و با تلخی میگریست ، آخر نمیتوانست زیر امواج آنهمه احساسی که به ناچار و برخلاف میل باطنی اش آنها را سرکوب کرده بود تاب بیاورد ، بویژه با این جدایی جهنم واره دیگر؟! اوراق پراکنده کتاب عمر وی که از خاطرات همین کوچه رقم خورده بود ، روی پیکر شدید شده کوچه تیت شد ، این اوراق پُر از عشق های پُرشور و دردانگیز جوانی ، پُر از گلبرگهای خشک شده مُرسل و میخک ، پُر از تنهایی ، پُر از برگهای زرد رنگ پاییزی ، پُر از آرامش شب های پُرسناره ، پُر از اندوه شاعر ، پُر از زمستان و باغ های عریان شده ، پُر از آواز رگبار و مرگ پرنده ، پُر از جدایی ها و سفر ، پُر از شکست صدا و آهنگ وداع ، پُر از گریه گیتار و مرگ ترانه ، پُر از فریاد یاران تیرباران شده بود و ...

مسافر برگشته از برهوت عاطفه ، در کوچه زخمی به چشم آشنا ، اوراق دفتر عمر اش را دسته میکرد .

کوچه بوی غم ، بوی کوچ میداد ، بوی جدایی ، بوی آوارگی ، بوی رفتن ، گسستن و گم شدن ، او تنها میان کوچه مقابل سینه دروازه سوراخ سوراخ شده ای قفل شده استاده بود ، هنوز بوی عشق و شرم شیرین دوست داشتن در آن شام اندوه زده و دلگیر ، از فراز بام های کاهگلی و دیوار های شاریده به کوچه میریخت ، پنجه چنار همسایه غمگینانه به کوچه گوش خوابانده بود ، تا مگر صدای پای رهروی آشنای را بشنود ، اما آوای زاغ های سیاه از ذوق ناپدید شدن گنجشک های عاشق ، به گوش هایش سیخ فرو میکرد ، در خم کوچه سگ تکیده موی تشنه ، خون های ماسیده به خاک را می لیسید ، توته های شیشه شکسته پنجره ها ، رگهای پُرتپش کوچه را بُریده بود .

کوچه غم کوچ کسانش را از سینه زخمی ، با بوی باروت در پاییزی ترین شام غریب ، به پای دیوارهای فروریخته می پاشید ، درد بزرگی که امواج خروشانش ، او را بسان سنگریزه ای به هر طرف کوچه می غلتاند ، و کامش را از زهر تنهایی و تلخ میساخت ، در قلبش لانه کرده بود .

صدای پای مسافر خسته ای برگشته از دشت جنون را ، ترس غریو باد های چپاولگر از تن زخمی کوچه می روفت ، و به لجن چویچه های کنار دروازه های بسته مدفون میساخت ، چقدر دل مرد برگشته از سفر دور برای بوی آشنا ، بوی قدیم کوچه ، بوی نان ، بوی خانه ، بوی عشق های پُر از لذت درد و فریاد بچه های همسایه تنگ شده بود ، تنگ تر از دل پُر غصه کوچه ... او تلخ و اندوهبار گریست .

اشکهایش باران شد ، باران تند و سیل آسا ، اشک هایش جدار زخم های عمیق در و دیوار و درخت را پُر نمود ، فریاد کرد ، فریاد دردناکش سکوت زنگ زده و غمبار کوچه را هزار توتته نمود ، آنگاه پنجره های بسته و شکسته فریادش را دوباره به کوچه ریختند ، پژواک صدایش را شنید « این جا جهنم است ، جهنم استخوان سوز ، جهنم جدایی و تنهایی ، هریکی تنها ، هریکی جدا ، هریکی در ماتم خویش اندر ، و ... »

او ، برسینه سرد و زخمی کوچه با یک اعتراض خاموش ماند ، و خودش را سوگمندانه به تنهایی سپرد ، و به گریه هایش ، که هرگز عظمت اندوه دل اش را نداشتند . ( ناتور )



**« دریچه های بسته »**

**هر روز سلام و پرسش و خنده**

**هر روز قرار روز آینده**

**اکنون دل من شکسته و خسته است**

**زیرا یکی از دریچه ها بسته است**

**نه مهر فسون و نه ماه جادو کرد**

**نفرین به سفر که هرچه کرد او کرد**

**( اخوان ثالث )**